**سیرت خالد بن ولید**

**«سیف الله الـمسلول»**

**گردآورنده:**

**ابوعبدالفتاح عبدالله ریگی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | سیرت خالد بن ولید | | | |
| **تألیف:** | ابوعبدالفتاح عبدالله ریگی | | | |
| **موضوع:** | سیره و زندگینامه | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc329973825)

[سيرت خالد بن وليد 5](#_Toc329973826)

[ولادت حضرت خالد: 8](#_Toc329973827)

[تربيت و كودكي: 8](#_Toc329973828)

[برادران خالد: 8](#_Toc329973829)

[جواني آن حضرت: 9](#_Toc329973830)

[زندگاني قبل از اسلام: 10](#_Toc329973831)

[زندگاني ايشان بعد از اسلام آوردن: 10](#_Toc329973832)

[نامه وليد بن وليد به طرف حضرت خالد: 11](#_Toc329973833)

[خدمات حضرت خالد به اسلام: 12](#_Toc329973834)

[حضرت خالد در ميدان جنگ: 13](#_Toc329973835)

[واقعه لقب سيف الله به حضرت خالد: 17](#_Toc329973836)

[فتح انطاكيه 18](#_Toc329973837)

[پاسداري مرزها 21](#_Toc329973838)

[جنگ مرج القبائل: 21](#_Toc329973839)

[خالد در غزوه حنين: 23](#_Toc329973840)

[خالد بن وليد در عراق: 25](#_Toc329973841)

[عزل خالد: 26](#_Toc329973842)

[وفات حضرت خالد 28](#_Toc329973843)

[بزرگترین مغز متفکر جنگی مسلمانان که در تاریخ مظلوم واقع شده است 30](#_Toc329973844)

[نامه حضرت ابوبکر برای خالد 32](#_Toc329973845)

[منابع و مآخذ: 35](#_Toc329973846)

بسم الله الرحمن الرحیم

پيشگفتار

الحمدلله وكفى والصلاة والسلام على من لا نبي بعده. أما بعد:

عن عمر قال: قال رسول الله: «أَكْرِمُوا أَصْحَابِي، فَإِنَّهُمْ خِيَارُكُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثم يظهر الكذب»[[1]](#footnote-1).

روايت از امير المومنين عمر فاروق است كه مي‌فرمايد كه رسول اكرم ص مي‌فرمايد: «گرامي بداريد اصحاب مرا زيرا كه ايشان بهترين شما هستند سپس گرامي بداريد اشخاصي را كه بعد از آنان مي‌آيند (تابعين) وسپس اشخاصي را كه بعد از تابعين مي‌آيند (تبع تابعين) بعد از انها دروغ شروع مي‌شود».

بعد از بيان اين حديث كه اصحاب رسول اکرمص در ورع وتقوی و پرهيزگاري نظيري نداشته‌اند منجمله از آنها مي‌توان حضرت خالد ابن وليد را نام برد كه در زمان زندگي خويش هيچ عمارتي را تعمير نكردند ونيز در خانه ساز و ساماني نداشتند و داراي اخلاقي نيكو و شخصيتي متواضع وصابر و امين بودند.

جنگي كه قيادت آن سپرد حضرت خالد بود،پيروزي آن حتمي بود به اين خاطر حضرت عمر مي‌فرمايد: من خالد را بخاطر خيانت به امانت عزل نكرده‌ام ليكن مردم او را بزرگ مي‌پنداشتند من از ترس اينكه مبادا او را مقدس بدانند عزلش كرده‌ام.

بنده حقير اگر چه استعداد چنداني ندارم اما خواستم كه جوانان عزيز با مختصري از زندگاني سيدنا حضرت خالد آگاه شوند كه اين مجموعه مختصر را جمع آوري نمودم.

به هر حال وجود نقص واشتباهات امري طبيعي است كه اميد است دوستان جوان علاقه مند چنانچه با مواردي مواجه شدند بر بنده منت گذاشته تذكر دهند تا اصلاح نمايم.

در آخر بر خود لازم مي‌دانم دوستاني كه در اين كتابچه همكاري ومساعدت لازم نموده‌اند و بنده را مورد تشويق قرار داده‌اند كمال سپاسگذاري را داشته باشم.

**ابو عبد الفتاح عبدالله ريگي**

8/1/1380 ﻫ ش مطابق با 2/1/1422 ﻫ ق روز چهارشنبه

بسم الله الرحمن الرحیم

سيرت خالد بن وليد

مختصري از زندگي و حالات حضرت خالد بن وليد

نام: خالد، كنيه: ابوسفيان، لقب: سيف الله

نام پدر ونسب وي: وليد بن مغيره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن تينطته بن مره. مره جد پدري رسول گراميص هستند از اين رو شجره نسب حضرت خالد در هفتمين جد پدري به آن حضرتص مي‌رسد.

نام ونسب مادر گرامي حضرت خالد لبابه صغری بنت الحارث مي‌باشد كه ايشان خواهر حضرت ام المومنين ميمونه ل بودند، لذا پيامبر خداص شوهر خاله سيدنا حضرت خالد بودند.

خاندان حضرت خالد: شش برادر و دو خواهر داشتند. از برادران ايشان هشام و وليد به اسلام مشرف شدند. از خواهران يكي با صفوان بن اميه و دومي با حارث بن هشام ازدواج كردند.

پدر ايشان (مغيره) كه يكي از اشراف قريش بودند و مردم قريش ايشان را بعنوان فيصل قبول داشتند و در پوشاندن غلاف كعبه همه ساله نوبت تعيين بود. اما ايشان در طول سال يك مرتبه به تنهائي غلاف كعبه را مي‌پوشاند و سال ديگر فاميل قريش كعبه را غلاف مي‌پوشانيدند.

مردم را از روشن كردن آتش براي تهيه طعام در منی نهي مي‌كردند بجز آن آتشي كه خود براي حجاج طعام درست مي‌نمود.

ايشان در طول زندگي قبل از اسلام شراب را بر خود حرام كرده بود چونكه مي‌دانست شراب عقل را مي‌ربايد.

اين آيات در شان وليد نازل شده‌اند:

﴿ذَرۡنِي وَمَنۡ خَلَقۡتُ وَحِيدٗا ١١ وَجَعَلۡتُ لَهُۥ مَالٗا مَّمۡدُودٗا ١٢ وَبَنِينَ شُهُودٗا ١٣ وَمَهَّدتُّ لَهُۥ تَمۡهِيدٗا ١٤ ثُمَّ يَطۡمَعُ أَنۡ أَزِيدَ ١٥ كَلَّآۖ إِنَّهُۥ كَانَ لِأٓيَٰتِنَا عَنِيدٗا ١٦ سَأُرۡهِقُهُۥ صَعُودًا ١٧ إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ١٨ فَقُتِلَ كَيۡفَ قَدَّرَ ١٩ ثُمَّ قُتِلَ كَيۡفَ قَدَّرَ ٢٠ ثُمَّ نَظَرَ ٢١ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ٢٢ ثُمَّ أَدۡبَرَ وَٱسۡتَكۡبَرَ ٢٣ فَقَالَ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ يُؤۡثَرُ *٢*٤ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا قَوۡلُ ٱلۡبَشَرِ ٢٥﴾ [مدثر: 11-25].

ترجمه: «مرا واگذار با آن كسي كه او را تك و تنها (بدون دارايي و اموال و اولاد)آفريده‌ام. وثروت بسيار به او داده‌ام. و پسراني به او داده‌ام كه (همواره درپيش او آماده و در مجالس براي خدمتگذاريش)حاضرند. و وسايل زندگي را از هر نظر براي او فراهم ساخته ام. گذشته از اين(بدون شكر و سپاسي كه بكند) اميدوار است (بر نعمت و قدرتش) بيفزايم. هرگز (چنين نخواهد شد و بدانچه آرزو مي‌كند نخواهد رسيد) چرا كه با آيات ما دشمن و ستيزه جو است. بزودي او را به بالا رفتن از گردنه (مشكلات و معضلات زندگي) وا مي‌دارم (و به سختي‌ها و به دشواري‌هاي فراوان دچار مي‌سازد). او(براي مبارزه با پيغمبر و قرآن) بينديشيد (و در نظر گرفت كه چه بگويد و بكند)و نقشه و طرحي را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد چه نقشه‌اي كه كشيد و چه طرحي كه ريخت. باز مرگ بر او باد چه نقشه‌اي كه كشيد و چه طرحي كه ريخت. باز هم نگريست و دقت كرد. سپس چهره در هم كشيد و شتابگرانه اخم و تخم كرد. بعد واپس رفت وگردن افروخت. آنگاه گفت: اين (كتاب قرآن نام) چيزي جزء جادو ومنقول (از پيشينيان و روايت شده از ديگران) نمی‌باشد. اين (چيزهايي كه محمد كلام آسماني نام مي‌دهد) چيزي جز سخن انسانها نيست»**[[2]](#footnote-2)**.

اين آيات حكايت حال وليد بن مغيره مخزومي را بيان مي‌كند. وليد در مكه از مقامي برخوردار بود كه بسياري از مردم آنجا مي‌گفتند اگر قرار بود پيامبري مبعوث شود بايد او مبعوث مي‌شد. او درميان قوم خود و در مكه يگانهء زمان خود بود و او را وحيد حجاز مي‌گفتند چون از هر جهت كم نظير يا بي نظير بود درباره ثروت او نوشته‌اند هزارها هزار دينار نقدينه داشت، و باغي در طائف داشت كه حلول سال ميوه‌اش قطع نمی‌شد. آيه كريمه: ﴿وَجَعَلۡتُ لَهُۥ مَالٗا مَّمۡدُودٗا ١٢﴾ اشاره به آن باغ است. او شش پسر رشيد و دو دختر داشت كه همواره در كنار او بودند و كمتر كسي در حجاز از اين نعمت برخوردار بود.

روزي سوره حم تنزيل بر پيامبرص نازل شد و آن حضرتص آن سوره را با صداي بلند تلاوت فرمودند پس از آنكه پيامبرص آن سوره را تا به آخر خواندند متوجه شدند كه وليد كنار درِ مسجدالحرام بوده است سوره مذكور را باز از سر خواندند. وليد تمام آيات را شنيد و با آن سوره وليد چنان تحت تاثير قرار گرفت كه گفت: «و الله لقد سمعت من محمد آنفاً كلاماً ما هو من كلام الإنس ولا من كلام الجن والله إن له لحلاوة...».

«بخدا قسم من هم اكنون از محمدص كلامي را شنيدم كه نه كلام انس است و نه كلام جن، كلامش شيرين و دلربا همانند شاخه‌هاي تازه و پر طراوت است، و كلام محمدص كلامي است فوق همه كلام‌ها و هيچ سخنی را ياراي برابري با آن نيست».

چون قضاوت وليد درباره سخن پيامبر (قرآن) به گوش كفار رسيد آنان را به وحشت انداخت، چون از تاثير گفتار ستايش گونه او مردم آگاه بودند. ابوجهل آنان را از نگراني بيرون آورد و گفت: من نظر وليد را تغيير خواهم داد.

ابوجهل كه برادرزاده وليد بود و نقطه ضعف‌هاي او را خوب مي‌شناخت با دروغ و حيله‌اي مناسب به خانه او رفت به هنگام ورود حالت دلتنگي و افسردگي را به خود گرفت ودر كنار او نشست تا احساس وليد را برانگيزد، وليد از علت افسردگي او جويا شد، و ابوجهل ازفرصت استفاده كرده گفت: چگونه دلتنگ نباشم كه مردم درباره تو سخناني مي‌گويند كه من طاقت شنيدن آن را ندارم. مردم مي‌گويند: (ما در صدد برآمده ايم تا مالي گرد آوريم وآن را به وليد كه پير گشته ودرآمدش نقصان پذيرفته تقديم كنيم تا از عزم خود كه مي‌خواهد دين پدران خويش را رها كند و به آئين محمد بگرايد منصرف شود). وليد با شنيدن اين سخنان او سخت خشمگين شد و ضمن تحقير پيامبر واصحاب، لحن خود را تغيير داد و آن احساس را كه از علو سخن قرآن در دل داشت كتمان كرد وگفت: سخنان سحر آميز وساخته‌ء دست بشر است، وبدون اسلام از دنيا رفت.

پدر حضرت خالد يكي از بزرگان در قريش بشمارمي آمد و باغ‌هاي بين مكّه مكرمه و طائف در مالكيت او بودند.

ايشان متعلق به قبيله مخزوم بودند كه بعد از قبيله بنو‌هاشم از نظر رتبه مقام دوم را داشت. درباره ثروت پدر ايشان مي‌نويسند كه در هر سال يكبار اقوام بنو‌هاشم با يكديگر غلاف كعبه را مي‌پوشاندند و وليد به تنهايي يكسال غلاف كعبه را مي‌پوشاند.

ولادت حضرت خالد:

در هيچ كتاب تاريخ ولادت صحيح حضرت خالد ذكر نشده است . اما از خبر‌هاي مختلفي مشخص مي‌شود كه ايشان در زمان ظهور اسلام هفده ساله بودند.

تربيت و كودكي:

مطابق با رسوم عرب پرورش حضرت خالد نيز خارج از مكه، در اطراف دهات و روستاها صورت گرفت. در محيطي كه ايشان پرورش مي‌يافتند شمشيربازي و مبارزات جنگجويانه از سرگرمي‌هاي آنها بود. ايشان از همان كودكي دلير و داراي انديشه و انسان باهوش بودند.

برادران خالد:

دو برادر خالد يعني «وليد بن وليد» و «هشام بن وليد» هنگامي كه آيات قرآن را شنيدند قلب آنها بطرف اسلام مايل گشت، و اعلان اسلام كردند اما برادر ديگرش «عمّار بن وليد» قبل از قبول اسلام يعني در حالت كفر وفات كرد. هنگام وقوع جنگ بدر كه در سنه دوم هجري به وقوع پيوست خداوند تبارك و تعالی به مسلمين امداد قابل ملاحظه‌اي فرمود چرا كه از سران قريش در اين جنگ 70 تن كشته شدندو تعداد كثيري اسير گشتند واموال زيادي را هم به عنوان غنيمت بدست آوردند. در اين جنگ خالد يكي از حاملين پرچم شرك بودو از آنجائيكه خواست خداوندي بود يكي از برادران او «وليد بن وليد» در اسارت در آمد و بعد از اتمام جنگ رسول اكرمص يكي از اين مواد را براي اجرا بيان فرمودند:1) به اسراي بدر اختيار دادند كه اسلام بياورند 2) يا خانواده و فاميل هر اسيري با فديه اسير خود را آزاد كنند 3) يا هر اسيري به 10 نفر از فرزندان مسلمين خواندن و نوشتن را تعليم دهد.

حضرت خالد براي فديه دادن برادر خود شتافت، وليد بن وليد هنگامي كه به مكه رسيد اعلام اسلام آوردن نمود. خالد پرسيد كه چرا در مكه اعلام اسلام كرديد در حاليكه اگر در حالت اسارت اسلام مي‌آورديد باعث آزادي شما از اسارت مي‌شد. حضرت وليدس به برادرش خالد جواب مي‌دهد: برخوردي كه من از مسلمانان در حالت اسارت ديدم تا كنون از محبوترين دوستم نديده‌ام ليكن اگر در حالت اسارت مشرف به اسلام مي‌شدم مردم مي‌گفتند كه از ترس آزادي از اسارت اسلام را پذيرفته است.

آنجا بود كه حضرت خالد احساس كرد كه زمين زير پاهايش مي‌لرزد. در اين لحظه از برادرش (وليد) اين آواز را مي‌شنيد كه او با صداي بلند كلمه شهادت «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» را مي‌خواند، لذا وليد شروع به دعوت دادن خالد به سوي اسلام نمود.

جواني آن حضرت:

حضرت خالد در محيطي پرورش يافتند كه درآن اسپ سواري وشمشير زني و غيره رواج داشت اما با وجود اين ذكر و اذكار الهي كم بود.

مطابق با روايات مشهور حضرت خالد در جواني دلير و صاحب فكر و تدبر بودند در زماني كه به جواني رسيدند از جوانان منتخب قريش بشمار مي‌آمدند.

ابن عساكر مي‌نويسد: يكبار در كودكي حضرت عمر با حضرت خالد كشتي گرفتند كه در حين اين كشتي پاي حضرت عمر شكست، و ايشان مدت طولاني بعد از معالجه بهبود يافتند. و همچنين درباره شكل و شمايل مباركشان مي‌نويسد كه بر چهره خالي داشتند و اندامي استوار و سينه‌اي گشاده شمايل ايشان را مي‌آراست .از اين واقعه قدرت جسماني زياد حضرت خالد هويدا است .

زندگاني قبل از اسلام:

حضرت خالد همانند پدرشان خيلي با اسلام مخالف بودند و در هر اموري كه در مخالفت با اسلام و مسلمين صورت مي‌گرفت از بقيه پيشقدم بودند. صلاحيتهاي ايشان در ميدان جنگ احد و بدر عليه مسلمانان صرف شد. شكست بزرگي را كه مسلمانان در جنگ احد متحمل شدند، باعثش خالد بن وليد بود كه در مرحله پاياني جنگ ايشان از درّه‌اي كه در انتهاي كوه احد قرار داشت با تدبير پي در پي و با رهبري كردن دسته‌اي از مشركين ناگهان حملاتي را ترتيب دادند كه بر اثر اين تدابير و حملات، مسلماناني كه در آن درّه بودند به شهادت رسيدند. در حاليكه قبل از اين حمله بر اثر تدابير و حملات جنگ، پهلوانان مكه پا به فرار گذاشته بودند، از هر سو در ميان مسلمانان جدايي و پراكندگي به وجود آمد. در اين ميان بود كه دشمني خالد با مسلمانان معروف شد همچنين از دوستان صميمي آن حضرت در آن زمان عكرمه بن ابي جهل و عمرو بن عاص بودند.

زندگاني ايشان بعد از اسلام آوردن:

اسلام آوردن حضرت خالد واقعه‌اي عادي نبود.

بنا بر اقوال مورخين در هنگام صلح حديبيه حقانيت اسلام در دل خالد جاي گرفت و صلح حديبيه يك نمونهء از وقايع تاريخي در اسلام بشمار مي‌آيد كه بوسيله آن بزرگمردان عرب در زير سايه پرچم اسلام جمع شدند.

حقانيت و محبت اسلام در دل خالد بصورت نامحسوس رشد مي‌كرد، ايشان احساس كردند كه روزي تمام ملت عرب در زير سايه پرچم اسلام جمع خواهند شد، بنابر همين انديشه ايشان گفتارها و سخنان و اعمال حضرت رسولص را مورد بررسي قرار دادند و بعد از آن خيلي زود متوجه شدند كه شاگردان مكتب حضرت رسول اكرمص زندگاني پاكيزه‌اي را سپري مي‌كنند. سادگي، راستگويي، حسن سلوك و از هزاران عمل نيك آنان، پاك طينتان ديگر تحت تاثير قرار گرفتند. از طرف ديگر، پيغمبر خداص نيز از صلاحيت خالد بي خبر نبودند بلكه از طريق وحي به رسول اكرمص خبر رسيد كه دل حضرت خالد با نور اسلام هر روز آراسته‌تر مي‌شود چنانچه برادر خالد صباحي جلوتر مشرف به اسلام شد.

رسول اكرمص فرمودند: با وجود آشكار شدن حقانيت وحقيقت اسلام براي خالد، چرا او به اسلام مشرف نمی‌شود؟ هنگاميكه وليد اين گفته را شنيد، نامه‌اي به مضنون ذيل براي برادرش خالد فرستاد:

نامه وليد بن وليد به طرف حضرت خالد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. أما بعد! فإني أعجب من ضلال رأيك في الإسلام وأنت فتى عاقل ورزين، وهل يجهل الإسلام شاب مثلك في حسن تفكيرك ورجاع عقلك، لقد سألني رسول الله صلى الله عليه وسلم عنك فقال لي: أين خالد؟ قلت له: يأتي به الله مسلماً. فقال لي رسول الله: «ما مثل خالد يجهل الإسلام وأبقى أن خالد سديد الرأي صائب الفكر وهو بالإسلام أولى» فأسرع يا أخي وتعال إلى رسول الله، فقد فاتتك مواقف كنت أنت لها. والسلام عليكم ورحمة الله».

«برادرم! نمی‌دانم چرا امروز بدون هيچ زمينه محبت قلبي رسول خدا شما را به ياد آوردند و فرمودند حقانيت اسلام براي خالد ظاهر شده پس چرا او به اسلام مشرف نمی‌شود. براي شما زمان مناسبي است كه هر چه سريعتر اسلام بياوريد و در يك لحظه تاخير نكنيد. حضرت خالد مي‌فرمايند: وقتي نامه وليد را ديدم بي اختيار بر زبانم كلمه توحيد جاري شد و مي‌خواستم هر چه سريعتر خدمت رسول اكرمص حاضر شده جانم را فدايش كنم. بعد از اين ماجرا حضرت خالد از مكه بطرف مدينه سفر نمودند و ايمان آوردن خودشان را به اين صورت بيان مي‌كند كه: هنگام رسيدن به مدينه لباس سفر را از تنم در آوردم و لباس مناسبي پوشيدم و تصميم گرفتم به محضر رسول اكرمص عرض ادب كنم كه برادرم وليد تشريف آوردند ايشان گفتند كه چندين روز است كه مردم مدينه منتظر تشريف فرمايي شما هستند چونكه پيغمبر خداص فرموده‌اند كه خيلي زود تعدادي ازپهلوانان عرب به آغوش اسلام مي‌پيوندند. حضرت رسول اكرمص منتظر شما هستند. گفته‌هاي برادرم در وجودم مانند برق اثر گذاشت همين كه خدمت رسول اكرمص حاضر شدم چونكه ديوانهء ديدار حضرت رسول اكرمص بودم از خوشحالي همچون پروانه خودم را به پاي رسول اكرمص انداختم. وقتي حضرت خالد كلمه توحيد را خواندند پيغمبر خداص بعد از خنده‌اي اين الفاظ را بيان فرمود: «الحمد لله الذي هداك إلى الإسلام» سپاس و ستايش خدايي را سزاوار است كه شما را به سوي اسلام هدايت فرمود».

خالد پرسيد: يا رسول الله، تمام گناهان من بخشيده مي‌شوند در حاليكه خيلي به اسلام ضرر و زيان وارد نموده ام؟ رسول خداص فرمود: بعد از اسلام آوردن تمام گناهان بخشيده مي‌شوند.

خدمات حضرت خالد به اسلام:

بعد از اسلام آوردن حضرت خالد عمرو بن عاص نيز با ايشان مشرف به اسلام شدند، بعد از صلح حديبيه و گذشتن چهار سال در حيات مبارك رسول اكرم ص و هنگام خلافت حضرت ابوبكر و حضرت عمر كارنامه عملي حضرت خالد در تاريخ اسلام به كثرت يافت مي‌شود. تاريخ نويسان نوشته‌اند كه حضرت خالد در 125 جنگ كوچك و بزرگ شركت نمودند و در هيچ يكي از اين جنگها شكست نخورده اند. در عرب اين مقوله مشهور بوده است كه در جنگي كه خالد شركت داشته باشد شكست ناپذير است. تمام ژنرالهاي بزرگ جنگي به خاك پاي حضرت خالد هم نمی‌رسند. از جنگ موته گرفته تا بزرگترين جنگ كه فتح ايران است، حضرت خالد در اين جنگها اعمال سرنوشت ساز انجام دادند.

حضرت خالد در ميدان جنگ:

بعد از اسلام آوردن اولين جنگ سرية «موته» بود كه حضرت خالد درآن شركت نمودند. در اين جنگها حضرت خالد خصو صيات مختلفي از خود بروز دادند بطوري كه حضرت رسول اكرمص به ايشان لقب (سيف الله) دادند.

غزوه موته در هشتم هجري جمادي الأولی رخ داد. اين اولين غزوه‌اي است كه حضرت خالد بعد از اسلام آوردن در آن شركت نمود و اين غزوه با مهارت وتدابير وتاكتيكهاي جنگي ايشان به پيروزي رسيد. حضرت رسول اكرمص به وسيله حارث بن عمير نامه‌اي براي شرحبيل فرستادند درتمام قوانين دنيا (حفظ عزت و جان سفير) الزامي است ليكن شرحبيل بنابر غرور ومستي قدرت خود حضرت حارث را به طرز اسفناكي به شهادت رساند. هنگامي كه حضرت رسول اكرمص از شهادت سفير خودش باخبر شد خيلي ناراحت شدند، و اما از طرف ديگر مشغول سركوبي يهود بودند، همينكه از آن طرف (سركوب کردن يهوديان) اطمينان حاصل نمود براي قصاص گرفتن خون حضرت حارث بن عمير لشكر سه هزار نفري را به طرف شرحبيل در بصري روانه كردند و رهبري لشكر را به زيد بن حارثه سپردند. قبل از روانه كردن لشكر، رسول اكرمص پيشنهاد كردند كه اگر زيد بن حارثه شهيد شد بعد از او جعفر بن ابي طالب رهبر لشكر بشوند اگر جعفرهم شهيد شدند عبدالله بن رواحه رهبر لشكر باشند و بعد از شهادت او با مشورت رهبري را تعيين كنيد.

حضرت رسول اكرمص تا محل ثنيه الوداع لشكر را همراهي نمود و بعد از آن برگشتند. موته سرزمين كوچكي از شام است هنگامي كه لشكر اسلام به موته رسيد، شرحبيل براي تحقيقي مختصر درباره لشكر اسلام برادرش سدوس را به همراه پنجاه سوار به آنجا فرستاد بعد از رسيدن كفار به اين مكان، جنگ با لشكر مسلمانان آغاز شد چنانچه سدوس به هلاكت رسيد هنگامي كه شرحبيل از قتل برادرش سدوس با خبر شد در وجودش خوف طاري گشت و به قلعه پناه برد ازآنجا برادر ديگر خود را براي طلب كمك پيش قيصر روم به (يلغار) فرستاد، چنانچه او به همراه آن لشكر صد هزار نفري فرستاد. بعضي از تاريخ نويسان مي‌گويند: «اين لشكر از صد هزار نيز بيشتر بود». هنگاميكه مسلمانان از اين لشكر با خبر شدند نگراني اذهان آنها را فرا گرفت. بعضي پيشنهاد دادند كه حضرت رسول اكرمص را در جريان بگذاريم تا اينكه حضرت رسول اكرمص پيشناد عقب نشيني دهند ياكمك بيشتري براي ما بفرستد. ليكن عبدالله بن رواحه ايراد خطبه فرمودند: اي مردم، شما از شهادت نمی‌ترسيد، براي همين هدف شهر خود را ترك كرده‌ايد هيچ وقت مسلمانان از عِده و عُده لشكر به پيروزي نرسيده‌اند، در جنگ بدر تعداد مسلمين خيلي كم و تعداد دشمن خيلي زياد بود سامان جنگي فقط دو اسپ همراه ما بود ليكن با وجود اينكه كفار از سامان جنگي و تجهيزات زيادي بر خوردار بودند خداوند به ما فتح و پيروزي عنايت فرمود. در اين وقت ما دو حالت داريم يا پيروز مي‌شويم و از مجاهدان (جنگجويان) به شمار مي‌آييم يا شهادت نصيب ماست، و در نائل شدن به درجه شهادت ملاقات دوستان نصيب ما مي‌شود. بطوريكه در هر صورت رضايت خداوند را به دست مي‌آوريم و اين هدف اساسي است. همه صحابه سخنان عبداللهس را پذيرفتند بطوريكه مومنين و مشركين در مقابل يكديگر براي جنگ بزرگي صف آرائي كردند. بعد از شروع شدن جنگ حضرت زيد كه لشكر را رهبري مي‌كرد به شهادت رسيد و بعد از آن حضرت جعفر بن ابي طالب پرچم اسلام را برداشت و شروع به جنگيدن كردند اسپ ايشان زخمي شد و ايشان بدون سواري به جهاد با كفار ادامه دادند ناگهان شمشير كافري بازوي راست ايشان را قطع كرد پرچم را با دست چپ خود گرفته هنگامي كه آن را هم قطع كردند پرچم را با دو وسط بازو گرفتند در اين موقع كافر ديگري از قسمت كمر به ايشان حمله ور شد و ايشان را به دو نيم كرد و به شهادت نائل آمدند. بعد از آن عبدالله بن رواحه پرچم را برداشتند و بعد از كشتن تعداد زيادي از كفار خودشان نيز به شهادت رسيدند .

روحية مجاهدان در جنگ بطور كامل بعد از به شهادت رسيدن سرداران نامدار اسلام به نااميدي كشده شد. همت كفار بيشتر مي‌شد و بعد از به شهادت رسيدن عبدالله رواحه وبا افتادن پرچم اسلام به زمين كفار مي‌خواستند پرچم اسلام را از روی زمين بردارند كه ثابت بن ارقم پرچم را برداشتند و لشكر اسلام را كه در اين موقع در خوف و هراس بسر مي‌بردند با اين جمله مورد خطاب قرار دادند كه: «يا معشر الـمسلمين اصطلحوا علي رجل منكم». ترجمه: «(اي گروه مسلمين بر رهبري شخصي خود متفق شويد من به خاطر حفظ نمودن پرچم اسلام مبارزه نموده‌ام و حق كسي را غصب نكرده‌ام».

لشكر اسلام در جواب فرمودند: «رضينا بك» ترجمه: «ما به رهبري تو راضي هستيم» ثابت بن ارقم در جواب فرمودند: «ما أنا بفاعل فاصطلحوا علی خالد بن وليد» «من صلاحيت اين كار را ندارم شما به رهبري خالد موافقت كنيد».

در حاليكه مسلمانان بر اين امر اتفاق كردند حضرت خالد را به عنوان رهبر لشكر قبول كردند. حضرت خالد پرچم را از حضرت ثابت تحويل گرفته گفتند: اي ثابت! شما از نظر سن از من بزرگتر هستيد و از اصحاب بدر مي‌باشيد. حضرت ثابت بن ارقم فرمود: همه قبول، اما مردانگي و دليري و مهارت در تاكتيكهاي جنگي از فضائل شما است بهر حال من پرچم را به خاطرتحويل دادن به شما برداشتم. بعد از برداشتن پرچم، خالد رهبر سپاه اسلام شدند ولي مسلمانان كه خوف زده شده بودند پا به فرار گذاشتند. بعد از مشاهده اين منظره با اشاره حضرت خالد قطيبه بن عامر شروع به صدا زدن نمودند: «اي مسلمانان، من از شما مي‌پرسم كه شما از ترس موت به كجا فرار مي‌كنيد چونكه موت هر كجا شما را در مي‌يابد. پس چرا در ميدان جهاد همانند مردان نمی‌رويد كمي فكر كنيد جهاد كردن در راه خدا و به درجه شهادت نائل شدن بهتر است، يا مثل افراد بزدل و نامرد فرار كردن و از پشت سر تير خوردن و جان دادن و مردن به ذلت و خواري، بلكه هر كس كه در دنيا از ترس موت فرار كند به عنوان شخصي نامرد و ترسو و ذليل به شمار مي‌رود. موفقيت بزرگ براي مومن اين است كه با قدرت و مردانگي مقابله نموده و با زخم سينه به ملاقات معبود حقيقي خود بشتابد. آيا شما نمی‌دانيد كه فرار هم كنيد نه تنها بزدل و ترسو لقب داده مي‌شويد بلكه هيچ يك كفار شما را با رسيدن به خانه امان نمی‌دهند و شما همانند بزدلان خواهيد مرد، لذا بهتر است با مقابله كردن با آنها يا پيروز شويد يا شهادت نصيبتان گردد كه اين است مردانگي».

بعد از شنيدن اين خطبه همه مسلمانان جمع شدند حضرت خالد لشكر را منظم فرموده و از پيشروي بسوي دشمن جلوگيري نمود كارزار جنگ به همين منوال ادامه داشت كه وقت غروب آفتاب فرا رسيد و هر دو سپاه به جايگاه اوليه‌شان بازگشتند. هنگام صبح قبل از شروع جنگ حضرت خالد لشكري را كه روز قبل در سمت راست مي‌جنگيدند در طرف چپ قرار داد و لشكر چپ را به سمت راست آورد. كفاريكه روز قبل لشكر را ديده بودند گمان كردند كه شايد براي مسلمانان ديشب كمك رسيده به همين علت بود كه كفار به خوف و هراس افتادند و نتوانستند مقابله كنند لذا پا به فرار گذاشتند. خداوند حضرت خالد را منصور و پيروز گردانيد و لشكر كفار شكست خورد. دليري و تاكتيك و تدبير و انديشه جنگي كه خالد در جنگ موته بكار برد در تاريخ نمونه ندارد، كجا امكان داشت كه لشكر سه هزار نفري در مقابل لشكر صد هزار نفري پيروز شود، اما حسن تدبير حضرت خالد باعث شد كه اقليت بر اكثريت پيروز گردد. ﴿كَم مِّن فِئَةٖ قَلِيلَةٍ غَلَبَتۡ فِئَةٗ كَثِيرَةَۢ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾ [البقرة: 249]. يعني: «چه بسا گروهى اندك كه به حكم [و اراده‏] الهى بر گروهى بسيار پيروز شده است».

مطابق با روايتي معتبر در جنگ موته بدست مبارك حضرت خالد بن وليد نه شمشير شكسته شد و بعد از فارغ شدن از جنگ موته حضرت خالد بطرف مدينه حركت كردند. در ميان راه قلعه‌اي وجود داشت كه هنگام گذشتن لشكر اسلام از آنجا برايشان مزاحمت ايجاد مي‌كرد. حضرت خالد اين قلعه را فتح نمود و در زير پرچم اسلام در آورد و اين امر باعث ملقب شدن به صفت «سيف الله» شدند.

واقعه لقب سيف الله به حضرت خالد:

در جنگ موته علاوه بر شهادت فرماندهان لشكر اسلام 10 صحابي ديگر نيز به شهادت رسيدند، از روايت معتبر چنين معلوم مي‌شود كه خداوند رسول گراميص را از تمام حالات جنگ موته با خبر نمود. رسول گراميص صحابه را از ميدان جنگي خبر دادند و فرمودند: «أخذ الراية زيد فأصيب، ثم أخذها جعفر فأصيب، ثم أخذها ابن رواحة فأصيب». پرچم اسلام را زيد گرفتند و بعد شهيد شدند سپس پرچم اسلام را جعفر برداشتند و به شهادت رسيدند و بعد از آن ابن رواحه برداشتند و به شهادت رسيدند.

حضرت رسول اكرمص در حالي اين جملات را مي‌گفتند كه از چشمانشان اشك سرازير بود و فرمودند كه بعد از ابن رواحه خالد كه شمشير خدا هستند پرچم اسلام را برداشتند و خداوند بدست ايشان فتح و پيروزي داد. بعد فرمود: «بار الها، خالد شمشير شما است شما هميشه به آن فتح و پيروزي دهيد». از آن روز به بعد به خالد لقب سيف الله دادند و حضرت رسول اكرمص دعايي فرمودند كه واقعاً مصداق اين كلام خداوندي است: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: 3-4].يعنی: «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‏گويد!. آنچه می‌گويد چيزی جز وحی كه بر او نازل شده نيست!**».** علاوه از بدست آوردن شرف مقبوليت از جانب خداوند، حضرت خالد از استعدادهاي زيادي برخوردار بودند و با جرات مي‌توان او را مغز متفكر جنگي مسلمانان قلمداد كرد. شجاعت در تمام رگ‌هاي بدنش موج مي‌زد و هميشه شوق فدا كردن جان در راه خدا را داشت.

بنا كردند خوش رسمي به خاك و خون غلطيدند خدا رحمت كند اين عاشقان پاك طينت را.

فتح انطاكيه

بعد از فتح نمودن حلب، لشكر اسلام بطرف انطاكيه حركت كردند در آن وقت شاه هرقل در انطاكيه بسر مي‌برد و از هر طرف خبر فتوحات مسلمانان و شكست رومي‌ها به وي مي‌رسيد و اينكه حكومت هرقل از هر طرف با شكست مواجه است و هنگاميكه از فتح المقدس و حلب با خبر شد ناراحتي‌اش بيش از حد شد ويقين كردند كه نمی‌توان جلوي سيلاب مسلمانان راگرفت. اگر چه رومي‌ها از لشكر بزرگ وتجهيزات جنگي زيادي برخوردار بودند ولي توان مقابله كردن با مسلمانان را نداشتند و مسلمانان از لشكر به ظاهر آهنين دشمن نمی‌ترسيدند.

شاه هرقل چندين بار در مقابل مسلمانان شكست خورده بود اما فتح المقدس وحلب او را در مخمصه‌اي بزرگ انداخته بود به اين علت مشاوران خود را براي آخرين مشورت به خاطر جلوگيري از پيشروي مسلمانان طلبيد كه به همراه آن جمع «حيله ابن ايهم» حضور داشت كه از جنگ يرموك جان سالم به در برده بود چرا كه فرار كرده بود. شاه هرقل به مشاوران خود گفت: «يقين دارم كه هم اكنون مسلمانان تمام مملكت شام را فتح خواهند كرد، انطاكيه آخرين شهر شام است و آنها مي‌خواهند كه به اينجا بيايند و اگر اين شهر را نيز فتح كنند ديگر شام از كنترل ما خارج خواهد شد و در سرزمين شام براي ما جايي باقي نخواهد ماند. تعجب مي‌كنم ما با اين قدرت و عظمت خود حتی يكبار نتوانستيم مسلمانان را شكست دهيم ژنرالهاي بزرگ من در جلوي آنها عاجز شدند جاي افسوس است قومي كه هميشه مطيع و فرمانبردار ما بودند و هميشه از ما مي‌ترسيدند و به طفيل رحم و كرم و سخاوت ما زنده بودند امروز بر ما غالب گشته و ما جلوي آنها به صورتي در آمده ايم كه گويا اصلاً قدرت و تجهيزات نداريم».

حيله ابن ايهم بعد از شنيدن سخنان هرقل گفت: «اي پادشاه، به خيال من فقط يك راه براي شكست دادن مسلمانان وجود دارد كه به هر روشي كه امكان دارد خليفه آنها فاروق اعظم را به قتل برسانيم. چونكه مركز فعاليت آنها خليفه است». هرقل گفت: «تا وقتي كه خليفه به قتل برسد مسلمانان قدرت را در اينجا از دست ما بيرون مي‌كنند و بعد ما چندان قدرتي نداريم كه از سستي آنها سوء استفاده بكنيم». حيله ابن ايهم گفت: «در آن وقت ما نمی‌توانيم دست جمعي با آنها مقابله كنيم بلكه در دسته‌هاي كوچك از هر طرف به آنها حمله مي‌كنيم».

هرقل مشوره حيله ابن ايهم را قبول كرد و شخصي به اسم واثق را به طرف مدينه فرستاد كه حضرت عمر را به قتل برساند. هنگامي كه واثق به مدينه رسيد، بعد از جستجو دريافت كه هنگام ظهر حضرت عمر زير سايه درختي استراحت مي‌فرمويد. روز دوم قبل از آمدن حضرت عمر بالاي درخت پنهان شد. حضرت عمر حصيري را پهن نموده روي آن خوابيدند وقتي كه واثق از بالاي درخت براي اجراي هدفش پايين آمد از هيبت حضرت عمر دست و پايش به لرزه افتاد و حضرت عمر خود بخود از خواب بيدار شدند واثق بعد از مشاهده نمودن آن چهره خدايي بسيار متاثر شد و به فكر افتاد كه چه كسي مي‌تواند شخصي را كه محافظش خدا است به قتل برساند پس از آن ايشان تمام ماجرا را براي خليفه بيان كردند و بعد از آن كلمه توحيد را بر زبان جاري كرد و به اسلام گرويد.

از طرف ديگر هرقل بعد از فرستادن واثق به طرف مدينه به لشكرخود دستور آماده باش داد و براي مدتي بيرون از شهر منتظر آمدن لشكر اسلام ماند و بعد از مدت زماني لشكر اسلام به انطاكيه رسيد هرقل هنگاميكه از آمدن مسلمانان با خبر شد كه آنها پل آهني را در كنترل خود در آورده بودند.

حضرت خالد به ابو عبيده پيشنهاد دادند كه ما هم در همين جا مي‌مانيم و ميدان خالي كه در جلوي روي ماست آنرا براي جنگيدن بگذاريم حضرت ابو عبيده پيشنهاد خالد را پذيرفتند و لشكر اسلام در همانجا ماندند. روز دوم هر دو لشكر براي جنگيدن در صفها قرار گرفتند.

پهلوان رومي‌ها به نام بفلورس به ميدان جنگ آمد و از طرف مسلمانان وامس ابوالهول به ميدان رفتند مدتي اين دو جنگيدند اما اسپ وامس لغزيد و او به زمين افتاد .پهلوان رومي او را دستگير كرد و به خيمه خود برد و دوباره براي مقابله حريف طلبيد. دوباره از طرف مسلمانان ضحاك تشريف آوردند حضرت ضحاك مشابه حضرت خالد بن وليد بودند.

در اين موقع خيمه بفلورس كه وامس در آن بود ريسمانش باز شد و خيمه افتاد دو نفري كه نگهبان وامس بودند از ترس او را آزاد كردند ابوالهول بعد از آزادي هر دو نگهبان را به قتل رساند در اين موقع ايشان زره آهني بفلورس را پوشيد و شمشير را برداشته بطرف روميان حركت كرد و در آنجا حيله ابن ايهم را ديد كه به مقام عالي در ميان اطرافيان خود نشسته بود شمشير خود را در اطراف او چرخاند و به لشكر اسلام پيوست ودر آنجا بفلورس وضحا ك خسته شده، به طرف لشكريان خود برگشتند.

حضرت ابوعبيده بعد از بازگشت پهلوانان اسلام خوشحال شدند واين را علامت فتح وپيروزي دانستند از طرف ديگر روميان نااميد شدند نوه حيله كشته شد و هرقل علائم مرگ خود را به چشم مي‌ديد. بطوريكه هرقل غلامي را كه از نظر شكل و شباهت با او مشابه بود تاج خود را بر سر گذاشت و خودش به صورت مخفيانه به قسطنطنيه داخل شد.

روز بعد لشكر اسلام صف آرائي كرده و سوي دشمن حمله كردند. حضرت خالد در صفهاي دشمن داخل شد و بوسيله شمشير خود تعداد زيادي از كفار را به قتل رساندند در آن روز حدود 7 هزار نفر كشته شدند و حدود 40 هزار نفر دستگير شدند و حيله ابن ايهم به قسطنطنيه فرار كرد و ديگر لشكريان آنها پراكنده شدند و بعد از فتح انطاكيه تمام مملكت شام در زير سايه پرچم اسلام قرار گرفت.

پاسداري مرزها

بعد از فتح انطاكيه تمام سرزمين شام در كنترل مسلمانان در آمد ليكن براي حفاظت آن فتح نمودن سرزمينهاي اطراف لازم بود چنانچه حضرت ابو عبيده، ميسره را به سوي كوههاي شمال و حضرت خالد را به طرف رود فرات با لشكر كوچكي فرستادند براي فتح سرزمينهاي اطراف رود فرات هيچ مشكلي براي حضرت خالد پيش نيامد چونكه در اطراف كسي نبود كه او و فتوحاتش را نشناسد و آنها بدون مقابله اسلحه به زمين گذاشتند و بعد از فتح اين سرزمين ايشان دوباره به لشكر اسلام ملحق شدند.

جنگ مرج القبائل:

لشكر كه به سرپرستي حضرت ميسره حركت نمود بعد از گذشتن از راههاي كوهستاني روزپنجم به وادي مرج القبائل رسيدند هنگام رسيدن به اين منطقه مسلمانان دريافتند كه در فاصله نزديك آنها لشكر بزرگي از رومي‌ها خودشان را براي جنگ بزرگي آماده كرده‌اند.

فرمانده لشكر اسلام بعد از فكر و انديشه دريافتند كه اگر آنها به ميدان وسيعي كه جلوتر است بروند در تمام طول روز از دست آنها كاري بر نمی‌آيد به اين علت در همانجا ماندند هنگامي كه رومي‌ها از اقامت مسلمانان با خبر شدند آنها براي مقابله با مسلمانان پيش دستي كردند.

روز دوم هر دو لشكر براي مقابله نمودن صف‌آرائي كردند رومي‌ها به كثرت خود مي‌نازيدند ومسلمانان برقدرت ايماني خود فخر مي‌كردند، جنگ شروع شد و تا چند روز ادامه داشت. تعداد اندك مسلمانان تا چند روز مشغول جنگ بودند و با كثرت نفرات كفار مسلمانان روز به روز يكي بعد از ديگري به مقام رفيع شهادت نائل مي‌شدند.

كفار در اين فكر بودند كه اگر وضع به همين منوال ادامه پيدا كند مسلمانان كم مي‌شوند. خلاصه مسلمانان قاصدي براي حضرت ابو عبيده فرستادند كه ايشان از اوضاع جنگ مطلع سازد بطوريكه بعد از پيغام رساندن، حضرت ابوعبيده خيلي ناراحت شدند از اينكه كفار تعدادشان زياد است و مسلمانان در حالت اسفناكي به مقام رفيع شهادت نائل مي‌شوند. حضرت خالد فرمودكه شما هرگز از وضعيت مسلمانان ناراحت نشويد من هر چه زودتر از رود فرات گذشته به كمك آنها مي‌روم هنگامي كه من شنيده‌ام مسلمانان را همانند گرگها كه به گوسفندان حمله ور مي‌شوند و آنها را تكه پاره مي‌كنند كفار نيز بر مسلمانان حمله ور شده‌اند و آنها را يك يك شهيد مي‌كنند خون در رگهايم مي‌جوشد، مجاهدين كه براي حفاظت دين مبين اسلام و نصرت قرآن آمده‌اند امروز در خون خود مي‌غلطند به من خبر رسيده كه آنها شمشير‌هاي خود را شكسته‌اند و خود را براي جنگ تا آخرين لحظه حيات آماده كرده‌اند اي كاش كه اسپ من بال مي‌داشت كه من هر چه سريعتر به آنجا مي‌رسيدم، بعد از آن حضرت ابوعبيده 3000 نفر جوان به همراه خالد فرستادند. اين لشكر همانند سير برق به طرف مرزها حركت مي‌كردند.

مسلمانان با حوصله زيادي مشغول جنگيدن بودند روزي يكي از پهلوانان روم مسلمانان را مورد خطاب قرار داد كه آيا مسلماني است كه با من مقابله كند. از طرف مسلمانان عبدالله به ميدان آمد. پهلوان رومي لگام اسپ عبدالله را گرفته به طرف لشكر خود برد، بعد از آن «ميسره» به ميدان آمد و براي انتقام گرفتن عبدالله با شدت كامل حمله كرد و از اطراف ميسره گرد و غبار بلند شد مسلمانان صداي تكبير الله اكبر بلند كردند همينكه پهلوان رومي اين را شنيد پا به فرار گذاشت و به لشكر خود ملحق شد.

بعد از رسيدن حضرت خالد مسلمانان خيلي خوشحال شدند و در اين روز هر دو گروه (مسلمين و كفار) بيشتر به جنگ ادامه ندادند و هر دو لشكر به استراحت گاههاي خود باز گشتند. در تمام شب حضرت خالد براي جنگ آماده مي‌شدند. و روز دوم لشكر اسلام باآمادگي كامل براي مبارزه به ميدان آمدند هنگاميكه روميها از آمدن خالد با خبر شدند از ترس پيغام صلح فرستادند.

حضرت خالد جواب دادند كه شرايط ما براي صلح اينها هستند: 1)يا اسلام را قبول كنيد 2)و يا اينكه جزيه داده زير دست ما باشيد و گر نه اين شمشير كه از چندين روز به خون شما تشنه است اين قضيه را فيصله مي‌دهد.

رومي‌ها يك روز مهلت خواستند حضرت خالد براي فكر كردن به آنها يك روز مهلت داد روز دوم هنگاميكه لشكر اسلام مقابله نمودن به ميدان آمد سكوت كامل رومي‌ها را فرا گرفته بود آنها در حلول شب همه وسايل خودشان را برداشته فرار كردند و مسلمانان سامان جنگي راكه باقي مانده بود جمع نموده دوباره به لشكر اسلام ملحق شدند.

وحشت و ترس از خالد آنقد ربود كه با شنيدن نام ايشان كفار لرزه بر اندام مي‌شدند.

حضرت ابو عبيده خوشخبري فتح و پيروزي را به حضرت عمر دادند و اسير شدن عبدالله را بيان كردند حضرت عمر موضوع را براي هرقل نوشتند بعد آنها حضرت عبدالله را با همراه كردن تحفه آزاد كردند.

بعد از فتح نمودن اين منطقه تمام سرزمين‌هاي رومي‌ها در زير سايه پرچم اسلام قرار گرفت.

خالد در غزوه حنين:

غزوه حنين در تاريخ 9 هجري ماه شوال المكرم به وقوع پيوست هنگامي كه حضرت رسول اكرمص مسلمانان را براي جنگيدن با قبايل هوازن و ثقيف و قبايل ديگري كه در ميان مكه و طائف بودند تجهيز مي‌فرمودند در اين هنگام مسلمانان با تعداد زيادي از مهاجرين و انصار براي مقابله آماده شدند و بعضي از مسلمين به كثرت خودشان مي‌باليدند. بعضي مي‌گفتند: «لن نغلب اليوم من قلة» ترجمه: «ما امروز از قلت مغلوب نمی‌شويم». اما خداوند مي‌خواست به مسلمين درسي بياموزد كه هيچگاه از ياد نبرند كه هيچ وقت اعتماد بر كثرت خود نكنند.

بنا بر همين اعتماد بر كثرت، خداوند آنها را آزمايش بس مشكل فرمود كه چنانچه قبلاً مسلمانان به خاطر مخالفت با امر و دستور قائد بزرگ ص در جنگ احد با همين امتحان مواجه شدند. هنگام شروع اين جنگ خالد امير مقدمه الجيش بود در آغاز جنگ مسلمين مغلوب شدند كه فقط حضرت رسول اكرمص به همراه تعداد كمي و با اهل بيت خويش و و با تعدادي مهاجرين و انصار باقي ماندند و اين امتحان بزرگي براي مسلمانان بود اما خداوند مجدداً رحمت خويش را متوجه مسلمين فرمود لذا مسلمين با تعداد كم و با صبر و استقامت و صداقت، مشركين را شكست دادند و خداوند متعال با اين آيه شريفه قلوب مسلمين را شفاء كامل عنايت فرمود:

﴿لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٖ وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥ ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦﴾ [التوبة: 25-26].

ترجمه: «خداوند شما را در موقع زيادي ياري كرد و (به سبب نيروي ايمان بر دشمنان پيروز گرداند و از جمله) در جنگ حنين (كه در روز شنبه 16 شوال سال هشتم هجري ميان شما كه دوازده هزار نفر بوديد و ميان قبايل ثقيف و هوازن مشرك كه چهار هزار نفر بودند در گرفت و شما به كثرت خود و قلت دشمنان مغرور شديد و خداوند شما را در اوايل امر به خود رها كرد و دشمنان بر شما چيره شدند) بدانگاه كه فزوني خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فريفته و مغرور انبوه دشمنان شديد) ولي آن لشكريان فراوان اصلاً به كار شما نيامدند (و گره از كارتان نگشادند) و زمين با همه وسعتش بر شما تنگ شد و از آن پس پشت كرديد وپاي به فرارنهاديد. سپس (عنايت خدا در برتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصيب پيغمبرش و مومنان گرداند و لشكرهايي را (از فرشتگان براي تقويت قلب مسلمانان) فرو فرستاد كه شما ايشان را نمی‌ديديد و (پيروز شديد و دشمنان شكست خوردند و بدينوسيله) كافران را مجازات كرد و اين است كيفر كافران (در اين جهان و عذاب آخرت هم بجاي خود باقي است)»[[3]](#footnote-3).

در اين جنگ با شكست مشركين تعداد زيادي از غنايم نصيب مسلمين شد اما ديري نگذشت كه قبيله هوازن مشرف به اسلام شدند كه رسول اكرمص فرمودند كه فرزندان و زنان آنها را برگردانيد.

اما خالد مقابل رسول اكرمص از قبيله بني‌سليم روز حنين زخمي شدند چنانجه بعد از شكست هوازن رسول اكرمص براي عيادت ايشان تشريف بردند و بر زخم ايشان از آب دهان مباركشان ماليدند و كاملاً شفاء يافتند.

خالد بن وليد در عراق:

حضرت ابوبكر بعد از فراغت از سركوب مرتدين خواهان امنيت ممالك اسلامي از ممالك همسايه كفار بود.

در اين موقع دو ابر قدرت وجود داشتند: 1) فارس در عراق (ايران امروزي) 2) روم در شام.

چنانچه حضرت ابوبكر صديق درباره فتح اين ممالك با صحابه مشوره نمودند و همه موافقت كردند.

صديق اكبر لشكر بزرگي براي مبارزه تجهيز فرمودند و قيادت آن را به حضرت خالد سپردند. ايشان مي‌دانست كه در اين مواقع قائد لشكر فارس (هرمز) است و آمادگي براي جنگ مي‌كند لذا خالد نامه‌اي به اين مضمون به هرمز نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم- من خالد بن وليد إلى هرمز قائد جيوش الفرس. أما بعد: فإني أدعوك وقومك إلى الإسلام فإن أبيتم فعليكم أن تدفعوا الجزية وتعيشوا في حماية الإسلام فإن أبيتم فالحرب بيني وبينكم واعلم أنني أتيتك بقوم يحبون الموت كما تحبون الحياة». ترجمه: «بنام خداوند بخشنده مهربان- از طرف خالد بن وليد به طرف هرمز رهبر لشكرهاي فارس- اما بعد پس همانا دعوت مي‌دهم تو و قومت را به طرف اسلام اگر انكار كرديد پس لازم است بر شما كه جزيه بدهيد و در اين صورت زندگي كنيد تحت حمايت اسلام پس اگر انكار كرديد پس جنگ ميان من و شما صورت مي‌گيرد و بدان كه همانا من آمده‌ام نزد تو با قومي كه موت را دوست دارند همانطور كه شما زندگي دنيا را دوست داريد».

از اين نامه خالد، هرمز بسيار خشمگين شد و لشكر بزرگي براي مقابله مجهز نمود و قصد جنگ كردن با مسلمين و طرد كردن و راندن آنها از بلاد خويش نمود ليكن قائدين لشكر به او مشوره دادند كه تا بحال خالد بن وليد حتی يكبار هم مغلوب نشده است. هرمز آنها را به باد تمسخر و استهزا گرفت و گفت: بزودي من با همين شمشير خالد را خواهم كشت و او را با شمشير در هوا مي‌چرخانم.

لشكر اسلام با لشكر هرمز در مقابل سلاسل در سنه 12 هجري روبرو شدند و اولين مبارزه ميان خالد و هرمز شروع شد حضرت خالد باشمشير حمله ور شد و هرمز را طوري با شمشير زد كه بميرد لذا در ميان لشكر هرمز ترس و اضطراب افتاد و همه پا به فرار گذاشتند بعضي از شهرهاي فارس فتح شد همچنين آن جنگهايي كه بين مسلمين و فارس رخ داد تعدادشان 15 جنگ بودند كه درهيچ كدام حضرت خالد شكست نخورد.

و مسلمين هنگام فتح بعضي از شهر‌هاي فارس توسط خالد نداي تكبير الله اكبر و نداي لا اله الا الله سر مي‌دادند كه با شجاعت و دليري حضرت خالد به وقوع پيوست.

عزل خالد:

در فتوحات شام و واقعه سنه 17 ﻫ عزل خالد واقعه مهمي است. مورخين بالعموم بيان مي‌كنند كه چون حضرت فاروق زمام خلافت را دست گرفت اولين فرمان كه صادر فرمود عزل خالد بود. ابن الاثير و غيره همين روايت نقل كرده‌اند. ليكن بيان ايشان سراپا غلط است و مقام تاسف است كه اقوال خود ابن الاثير اختلاف دارد. يك بار عزل خالد را در واقعيات سنه 13 آورده و باز در واقعات سنه 17 عنوان مستقلي بر اين داده و در هر دو موقع همان واقعه را بيان كرد.

در حقيقت حضرت فاروق از سبب بعضي از ندانم كاري‌هاي خالد از مدتي رنجيده بود و با اين همه درآغاز خلافت به اوكاري نداشت. و خالد عادت داشت كه اوراق حساب را به دربار خلافت نمی‌فرستاد و بنا بر آن از دربار خلافت فرماني موكد رسيد كه آينده اين امر را ملحوظ داشته باشد. خالد در جواب نوشت كه من از عهد خلافت ابوبكر صديق همين طريق را مراعي داشته‌ام و الآن نمی‌توانم خلاف آن انجام دهم. حضرت عمر كه همچنين حركتي را پسند نداشت ووجه بيت المال رابي دريغ به دست كسي نمی‌داد فرماني بنام خالد نوشت مشعر به اينكه منصب سپه سالاري او مشروط بر اين است كه حساب مصارف فوج را مدام به دربار خلافت ارسال دارد. خالدس اين شرط را قبول نكرده و از منصب سپه سالاري معزول شد. حافظ ابن حجر دركتاب الاصابه همين واقعه را در ضمن حالات خالد به تفصيل آورده.

با اين همه او را بكلي معزول نفرموده، بلكه زير دست ابوعبيده مقرر كرد. بعد از آن در سنه 17 واقعه ديگري پيش آمد وآن اينكه خالد، شاعري را ده هزار درهم انعام داد و گزارشگران فوراً به حضرت خليفه اطلاع دادند. حضرت عمر نامه‌اي بنام ابوعبيده نوشت كه اگر خالد اين انعام را از جيب خود داده ناشي از اسراف است و اگر از بيت المال داده مرتكب خيانت شده و به هر دو صورت قابل عزل است.

کیفیت عزل خالد قابل یادداشت است پیکی که فرمان عزل آورد در مجمع عام از خالد سوال کرد که ده هزار از کجا و چگونه انعام دادی؟ اگر خالد اعتراف می‌نمود حضرت فاروق ایما به عفو او فرموده بود و چون خالد اعتراف نکرد قاصد ناچار نشان عزل را آشکار کرد و کلاه سرلشکری را از سرش برداشت و در پاداش پیچ عمامه‌اش را طوق گردنش ساخت.

این واقعه خیلی حیرت‌انگیز است که سپه سالاری عظیم الشان مانند خالد که در تاریخ اسلام نظیر ندارد و تیغ برانش قسمت عراق و شام را تصفیه کرده به این طریق ذلیل گردد و مطلقا دم نزند. این از یک طرف پاکیزه طینتی وحق پرستی خالد را ظاهر می‌سازد و از طرفی قدرت و جلال حضرت خالد فاروق اعظم را نشان می‌دهد.

چون خالد به حمص رسید نطقی فصیح نمود و راجع به عزل خود گفت که امیرالمؤمنین عمر مرا سرلشکر شام مقرر کرد وقتی که شام را فتح نمودم مرا معزول ساخت. پس شخصی از بین فوج برخاست و گفت: «ای امیر دم فرو کش از چنین سخنانی فتنه پیدا می‌شود».

خالد به مدینه منوره آمد و به حضور فاروق مشرف شد و عرض کرد: «ای عمر! بخدا که در معامله من از جاه انصاف تجاوز نمودی.» خلیفه گفت که: اینقدر مال بسیار از کجا آوردی؟ گفت: «از غنیمت! و گفت اگر دارایم پیش شصت هزار برآید به بیت المال می‌دهم.» و چو سنجیدند 20000 افزون بر آمد و در بیت المال داخل شد حضرت عمر، خالد را خطاب نمود و فرمود: «ای خالد! والله من تو را محبوب می‌دارم و عزت تو را بدل دارم.» پس به جمیع عمال ملکی نوشت که: «من خالد را از سبب خیانتی یا رنجشی عزل نکرده‌ام ولی دیدم که مردم شیدای او شده می‌روند، پس مصلحت در این دیدم که او را معزول کنم تا مردم بدانند که فتوحات اسلام فقط از سبب تیغ خالد نیست بلکه هرچه می‌کند خدا می‌کند».

وفات حضرت خالد

فاتحین بزرگی در دنیا بوده‌اند و آنها کشور‌های بزرگی را در کنترل خودشان داشته‌اند از جمله این فاتحین، آوازة نام اسکند و تیمور از همه مشهورتر بوده اما شهرت و نیک نامی که در دنیا حضرت عمر داشتند تا کنون نصیب هیچ کس نشده مناطقی را که حضرت عمر فتح نمودند از فکر و اندیشه و تدابیر اعجاب انگیز و تاکتیکهای جنگی خوب خود کار می‌گرفت و تمام سرزمین‌ها را یکنواخت زیر سلطه خویش قرار داد.

هنگامی که شام فتح شد اجازه پیشروی به مسلمانان را ندادند و می‌گفتند الآن باید التفات به طرف انتظام بخشیدن کشورهای فتح شده باشد چنانچه سرزمین‌های فتح شده را تقسیم نمودند و برای هر زمینی استانداری تعیین فرمودند.

حضرت خالد را استاندار فنسرین مقرر فرمودند لیکن ایشان بعد از مدتی استعفا دادند و به مدینه تشریف بردند.

در پنجمین یا ششمین سال خلافت حضرت عمر، حضرت خالد در مدینه منوره وفات کردند. هنگام مرگ ایشان فرمودند: من تا مدت زمان طولانی با مشرکین جهاد کرده‌ام و در جنگهای مختلفی شوق نوشیدن جام شهادت را داشتم ایشان بارها خودشان را جلوی شمشیرهای دشمن انداختند لیکن افسوس که آرزوی شهادت نصیب نشد و فرمود: هیج جائی از بدنم نیست که اثر شمشیر یا نیزه نباشد. لیکن افسوس که امروز موت در بستر به سراغم آمده و درمیدان جنگ شهادت نصیبم نشد. لیکن این فاتح بزرگ جهان اسلام برای همیشه چشم از جهان فرو بستند. تاریخ گواه است که واقعا حضرت خالد دستور امیر المؤمنین را به دل و جان می‌پذیرفت با وجودیکه می‌توانست با استفاده از نفوذی که در لشکر اسلام داشت حکمش را بر کرسی بنشاند اما او نیاز به بزرگی و شوکت شخصی نداشت بعد از وفات حضرت خالد هنگامیکه اثاثیه منزل وی را بررسی کردند مشخص شد که جز یک شمشیر و اسب و چند اسلحه چیزی دیگر نگذاشته‌اند. آری، بزرگترین ژنرال و شیر جنگی در خانه جز وسایل ضروری جهاد چیزی دیگر ندارد و از این معلوم می‌شود که هدف زندگانی و ی نه کسب احترام شخصی و نه زندگی پرتکلف بود.

بلکه هدف اصلی وی شهادت در راه خداوند بود جان خودش را در راه خدا وقف کرده بود عمرش را برای این هدف صرف نمود.

هنگامیکه خبر وفات ایشان به حضرت عمر رسید فرمودند به مسلمانان نقصانی رسیده که جبران ناپذیر است. حضرت خالد فرماندهی بودند که کسی نمی‌تواند جای او را بگیرد و برای دشمن درد سر بزرگی بودند هنگامی که جنازه حضرت خالد را برداشتند خواهرش شروع به ناله و فریاد کرد حضرت عمر این درد را تحمل نفرمودند و بی اختیار اشک از چشمان مبارکش سرازیر شد.

روزی حضرت عمر زنی را در حال افسردگی و ناتوانی دیدند پرسیدند که این کیست که غمگین است مردم گفتند که مادر خالد بن ولید است. فرمود: خوش نصیب، مادری است که از وی کسی مثل خالد متولد شده هنگامی که نعمت وجود دارد قدرش را نمی‌دانیم ولی وقتی از دست برود منزلتش شناخته می‌شود.

باری یکی از شاعران عرب به خدمت حضرت عمر حاضر شدند. ایشان فرمودند که در باره خالد اشعار بگوید. ایشان بهترین شاعر عرب بودند لیکن بعد از گفتن اشعار حضرت عمر فرمودند که: «شما حق خالد را ادا نکردید».

بزرگترین مغز متفکر جنگی مسلمانان که در تاریخ مظلوم واقع شده است

در دنیای امروزی مورخین هر قوم و ملتی می‌خواهند این گفته را ثابت کنند که بزرگترین مغز متفکر جنگی و صاحب قدرت و عظمت در وجود آنها پرورش یافته است در تاریخ القابی از قبیل فاتح بزرگ و ابر مرد قدرت دنیا، بچشم می‌خورد لیکن اگر هر شخصی از این نظر به القاب مورخین بنگرد در می‌یابد که آنها بجز از ملیت و قوم پرستی به چیزی دیگری توجه نکرده‌اند و افرادی که چهره ناپسند و کریهی در زمان خود داشتند به بهترین شکل معرفی شده اند لیکن بعد از خواندن زندگی نامه حضرت خالد هر فرد منصفی پی خواهد برد که این شخصیت استثنایی و خارق العاده و مدافع عظیم اسلام در همه موارد جنگی از سایر فرماندهان و جنگجویان متمایز است از کارنامه عملی ایشان می‌توان دریافت که حضرت خالد در دامان پرمهر رسول گرامی اسلام پرورش یافته و به کمال رسیده است. زیرا می‌بینیم که رسول گرامیص او را شمشیر خدا لقب داده است. برای آن بزرگوار مقامی موجود است که هیچ فاتحی به او نخواهد رسید یقینا در تاریخ ملل دیگر چنین افرادی کم و بیش بچشم می‌خورند که آنها توانسته اند بوسیله شمشیر، تدبیر و اندیشه خود تقدیر اقوام و نقشه دنیا را تبدیل نمایند. البته تفاوت اساسی که خالد با فاتحین دیگر داشتند این بود که آنها بعد از پیروزی با مغلوبین خویش چه رفتاری داشته‌اند، اگر به همین یک سوال کمی اندیشه کنیم در می‌یابیم که هیچ کسی را نمی‌توان با حضرت خالد مقایسه نمود تاریخ شاهد است که صاحبان قدرت زمانی که در اوج اقتدار بوده‌اند از خود نرمی نشان نداده‌اند. افرادی از قبیل بخت النصر، اسکندر، چنگیز و دیگر فاتحین چنین می‌توان نتیجه گرفت قدرت‌مند بر ضعیف، کثرت بر قلت و ظالم برمظلوم پیروز شده‌اند. اما زندگی خالد بر عکس همه اینها است در عصر ایشان همیشه مظلوم برای احقاق حق خویش به پاخواسته است. قلت بر کثرت غلبه یافته و افرادیکه از تمام تجهیزات جنگی محروم بوده‌اند با لشکر‌های کفار تا آخرین رمق حیات بمقابله برخواسته‌اند و پیاده نظام با سواره نظام کاملا آماده بمقابله برخواسته‌اند. فاتحین دنیا نمی‌توانند مثالی مانند تاریخ جنگ یرموک بیاورند که خالد با هفتاد سپاهی توانست لشکر هفتاد هزار نفری دشمن را درهم کوبد بطوریکه آنها بعد از فرار پشت سر خویش را هم نگاه نمی‌کردند. در جنگ مؤته تعداد مسلمانان 3000 نفر بود و در مقابل، تعداد نفرات دشمن از یکصد هزار نفر تجاوز می‌نمود در این زمان فرماندهان اسلام از قبیل زید بن حارث و جعفر طیار و عبدالله بن رواحه به شهادت رسیده بودند و مسلمانان نا امید و مأیوس بودند ولی از آنجا که ایشان از هوش و ذکاوت خداوندی برخوردار بودند و توانستند لشکر اسلام را به سرمنزل مقصود هدایت و لشکر یکصد هزار نفری رومیان را شکست دهند. (همچنین از خصوصیات بارز خالد می‌توان در طول زندگی‌اش شرکت در 125 جنگ بزرگ و کوچک را عنوان نمود که در هیچ کدام شکست نخوردند.)

نامه حضرت ابوبکر برای خالد

زمانیکه حضرت خالد در عراق بودند از جانب حضرت ابوبکر نامه ای برای ایشان ارسال شد که هرچه سریع‌تر برای کمک به ابو عبیده بشتابند، حضرت خالد تصمیم می‌گیرد تا از سمت شام حرکت کند و راهی که از طرف عین التمر بود، زیرا مسیرش از راههای دیگر کوتاه‌تر بود.

حضرت رافع که از این راه دشوار اطلاع داشت که خالد پیشنهاد کرد که از این راه صرف نظر کند چون در این راه قدم گذاشتن به منزله مرگ می‌باشد، به دلیل اینکه در این راه با گذشتن از فرسنگها راه آب موجود نیست و مرگ حیوانات حتمی است.

اگر شخصی دیگر می‌بود با این پیشنهاد حضرت رافع موافقت می‌کرد و از راه میانه صرف نظر می‌کرد، اما حضرت خالد بجای ترسیدن به فکر چاره می‌افتد تا چگونه این مشکل را از پیش پا بردارد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد و دستوری می‌دهد که چهل شتر را سیراب نمایند و دهانشان را ببندند تا از بینی‌شان نفس بکشند و به همراهانش دستور می‌دهد که به اندازه نیازشان آب بردارند.

ایشان وقتی به منزلی می‌رسیدند اشتر را ذبح می‌کردند آب را از شکمش بیرون می‌کردند و پس از سرد کردن به جانوران می‌دادند و این راه را با موفقیت تمام پشت سرگذاشتند تا کنون چنین فکری در ذهن کسی خطور نکرده، مگر شخصی که درچشم خود استخوانهای قافله‌های بزرگی را در ریگستان‌های عرب دیده باشد. دیگر اینکه دلیر مردان بزرگی نتوانسته‌اند در این راه جان سالم به در برند چونکه در این راه تا پنج روز آب یافت نمی‌شده است.

در لشکر خالد چیز دیگری که انسان را به تعجب وا می‌دارد این مسئله بود که سپاهیان قدرتمند ایشان که با وی بودند در هیچ دانشگاه نظامی تعلیم ندیده بودند تا بتوانند با قدرتهای بزرگی مانند قیصر روم و شاه ایران مقابله کنند، چرا که آن قدرتها از ساز و برگ جنگی قابل توجهی برخوردار بودند، این کشورها از سرمایه‌های مادی زیادی برخوردار بودند اما در مقابل مسلمانان را می‌بینیم که اگر کسی دارای شمشیر بود فاقد نیام، و اگر نیزه بود بدون سپر، و تعدادی بر پشت اسب‌های فاقد زین سوار می‌شدند، با دوری مسافتها و داخل شدن در خاک و حریم دشمن با این بی سر و سامانی در مقابل مجهز بودن قدرتهای دنیا مثل ایران و روم شکست کفار مثل معجزه می‌ماند.

در جنگهایی که در قسمت عراق و شام توسط حضرت خالد بن ولید اداره می‌شد در تمام جنگها تعداد نفرات مسلمین از تعداد دشمن کمتر بود و حتی به نصف هم نمی‌رسید، ولی با این حال لشکر مسلمانان به فرماندهی ایشان با فتح و پیروزی از میدان خارج شده‌اند و به جرأت می‌توان گفت که هیچ فرماندهی در دنیا خصوصیات جنگی حضرت خالد را نداشته است.

آری! در تمام تاریخ فقط این فرزند ولید است که توانست تاکتیکهای جنگی خودش را با موفقیت طرح، و لشکر دشمن را شکست دهد.

خیلی کم پیش می‌آمد که ایشان از طرح‌های جنگی گذشتگان استفاده کنند بلکه از طرح و نقشه‌های جدیدی که خودشان با تدبیر و اندیشه آنرا طراحی کرده بودند استفاده می‌کردند. چنانچه می‌توانستند در بعضی مواقع با روش‌های معمولی و جدید لشکر بزرگ دشمن را شکست دهند ولی یکی از خصوصیات بارز و امثال بی نظیر ایشان در جنگ این بود که معاهداتی را که قبلا بسته بودند، به تمام نکات آن توجه کافی داشتند.

از دیگر خصوصیات اخلاقی که در اعماق وجود حضرت خالد می‌توان یافت این بود که وفای به عهد، شناخت فریضه، سعه صدر و نظم در سرلوحه کار این بزرگوار قرار داشت. از موقعیت‌های پیش آمده بهترین استفاده ممکن را می‌کرد ایشان در جنگ مثل سایر فرماندهان که هنگام نبرد پشت لشکر قرار می‌گیرند و دستورات لازم را به لشکریانشان می‌دهند نبود، بلکه شخصا در صف اول نبرد با دشمن وارد پیکار نبرد می‌شدند، ایشان در مورد پیروزی اسلام آنقدر یقین داشتند که طلوع خورشید پس از پایان شب است.

ناگفته نماند که فرمانده شجاع در هر میدانی قدم می‌گذاشت قاتح و پیروز برمی گشت وهمواره مردم در جنگهای مسلمین که ایشان فرمانده بودند اعلام می‌کردند که پیروزی با حضرت خالد است و خالد شکست ناپذیر است. و در زمان خلافت خلیفه دوم، می‌بینیم وی از فرماندهی معزول و به مرکز خلافت اسلام به مدینه فرا خوانده می‌شد که شخصی دیگر را به عنوان فرمانده جنگ راهی میدان می‌کنند جرأت ابلاغ حکم را ندارند و توسط شخصی که از همه بیشتر در لشکر نفوذ داشت بعد از چند روز موفق می‌شود نامه خلیفه را به وی بدهد اما می‌بینیم که در اوج اقتدار لشکریان را فرا می‌خواند و به آنها دستور می‌دهد که همچون با من همکاری داشته اید با فرمانده جدید کمال همکاری را بنمایید تا اسلام همچنان پیروز از میدان جنگ بیرون آید، و احضارش را به مدینه به اطلاع آنها می‌رساند و اعلام کرد که شخص مورد نظر (حضرت ابو عبیده) پیش از من ایمان آورده و نسبت به من برای فرماندهی لایق‌تر است و اطاعت از وی را واجب می‌گرداند تا کسی جرأت سوء استفاده نکند. و زمانیکه به مدینه باز می‌گردد حضرت عمر از وی استقبال شایسته می‌کند می‌فرماید: ای خالد! ما همه برای پیروزی و سربلندی اسلام تلاش می‌کنیم و هرگز نمی‌خواهیم از این خواسته عدول نمائیم ولی از آنجا که مردم ایمان آورده بودند که پیروزی با خالد است من خواستم که مردم را بر حذر دارم و به آنها بفهمانم که پیروزی زا خدا می‌دهد و فرق نمی‌کند فرمانده چه کسی باشد و در همین جنگ که یکی از سخت‌ترین جنگ‌ها می‌باشد می‌بینیم لشکر اسلام با پیروزی از میدان خارج می‌شود. آری! چنان شخصیت استثنائی و سربازی جان برکف که شجاعتش را مردم مشافهة برای یکدیگر تعریف می‌کنند در تاریخ اسلام بی‌نظیر است بله این شخصیت در دامان اسلام عزیز رشد یافته است که زندگی‌اش را فقط برای خدا وقف نمود و به دنبال هوی و هوس و قدرت‌های مادی نبود.

نسأل الله أن نجعل عملنا هذا خالصا لوجهه الکریم ـ امین یا رب العالـمین

در تاریخ 8/1/1380 ﻫ.ش مطابق با 2/1/1422ﻫ.ق روز چهارشنبه بعون الله و توفیقه پایان یافت

**ابو عبد الفتاح عبدالله ریگی**

منابع و مآخذ:

تفسیر نور

منابع تاریخ ملت

سلسله رجال الإسلام الخالدین (1)

أعلام صحابه رسول اللهص(7)

خالد بن ولید (مولف: سید امیر احمد)

الفاروق (مولف: علامه شبلی نعمانی)

1. - رواه النسائي بإسناد صحيح. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ترجمه از تفسير نور. [↑](#footnote-ref-2)
3. - ترجمه از تفسير نور. [↑](#footnote-ref-3)